

تحلیل کیفی تجربه زوجها از حضور والدین مداخله‌گر در زندگی زناشویی

مشخصات نویسندگان:



تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.
 انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

۱. الهه کریمی‌نژاد: گروه مشاوره زوج و خانواده، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: kariminejad.elah@ gmail.com

شيوه استناددهی: کریمی‌نژاد، الهه. (۱۴۰۵). تحلیل کیفی تجربه زوجها از حضور والدین مداخله‌گر در زندگی زناشویی. سنجش، ارزیابی و مداخلات زوج‌درمانی، ۳(۱)، ۱۲-۱.

چکیده

پژوهش حاضر با هدف واکاوی تجربه زیسته زوج‌های ساکن تهران از حضور والدین مداخله‌گر در زندگی زناشویی و شناسایی پیامدهای آن بر مرزبندی، صمیمیت، تصمیم‌گیری و کیفیت تعاملات زوجی انجام شد. این مطالعه با رویکرد کیفی و روش تحلیل تماتیک انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۲۴ نفر، یعنی ۱۲ زوج متأهل ساکن شهر تهران، بودند که تجربه مستقیم و تکرارشونده دخالت والدین خود یا والدین همسر را در زندگی زناشویی گزارش کرده بودند. نمونه‌گیری به صورت هدفمند و با رعایت تنوع در سن، مدت ازدواج، سطح تحصیلات و نوع دخالت خانوادگی انجام شد و فرایند جذب مشارکت‌کنندگان تا دستیابی به اشباع نظری ادامه یافت. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شدند. هر مصاحبه بین ۵۰ تا ۸۰ دقیقه به طول انجامید و با رضایت آگاهانه مشارکت‌کنندگان ضبط و سپس واژه‌به‌واژه پیاده‌سازی شد. تحلیل داده‌ها بر اساس مراحل تحلیل تماتیک و با کمک نرم‌افزار NVivo انجام گرفت. برای افزایش اعتمادپذیری یافته‌ها از بازبینی مشارکت‌کنندگان، بررسی همتای پژوهشی، یادداشت‌گذاری تحلیلی و ثبت مسیر تصمیم‌گیری استفاده شد. تحلیل مصاحبه‌ها به استخراج پنج مقوله اصلی منجر شد: مرزهای نفوذپذیر و تضعیف زیرمنظومه زوجی، مثلث‌سازی و انتقال تعارض زوجی به خانواده‌ها، تضعیف خودمختاری و تصمیم‌گیری مشترک، فرسایش صمیمیت و امنیت هیجانی، و تلاش برای بازسازی مرزها و استقلال رابطه. مشارکت‌کنندگان دخالت والدین را در قالب اظهارنظرهای مکرر، کنترل تصمیم‌های مالی و فرزندپروری، داوری درباره نقش‌های همسری، مقایسه زوج با الگوهای خانوادگی، و ورود مستقیم به تعارض‌های زوجی توصیف کردند. پیامدهای اصلی این مداخلات شامل کاهش احساس اتحاد زوجی، افزایش بی‌اعتمادی، شکل‌گیری ائتلاف‌های پنهان، سکوت دفاعی، خشم انباشته، و فاصله عاطفی بود. حضور والدین مداخله‌گر زمانی به مسئله‌ای آسیب‌زا تبدیل می‌شود که مرزهای زوجی شفاف نباشد، همسران در برابر فشار خانواده مبدأ موضع مشترک نداشته باشند و وفاداری به خانواده اصلی بر تعهد به رابطه زناشویی غلبه کند. نتایج بر ضرورت آموزش مرزبندی سالم، گفت‌وگوی زوجی، تمایز یافتگی از خانواده مبدأ و مداخله تخصصی زوج‌درمانگران در تعارض‌های بین‌نسلی تأکید دارد.

واژگان کلیدی: والدین مداخله‌گر؛ خانواده همسر؛ مرزبندی زناشویی؛ صمیمیت زناشویی؛ تحلیل کیفی؛ زوج‌های تهرانی

A Qualitative Analysis of Couples' Experiences of Intrusive Parental Involvement in Marital Life



© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0 License](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

Authors' Information:

1. Elaheh Kariminejad*: Department of Couple and Family Counseling, University of Tabriz, Tabriz, Iran

Corresponding author's email: kariminejad.elaheh@gmail.com

How to cite: Kariminejad, E. (2026). A Qualitative Analysis of Couples' Experiences of Intrusive Parental Involvement in Marital Life. *Couple Therapy Assessment, Evaluation, and Intervention*, 3(1), 1-12.

Abstract

This study aimed to explore the lived experiences of couples in Tehran regarding intrusive parental involvement in marital life and to identify its consequences for boundaries, intimacy, decision-making, and dyadic interaction. This qualitative study was conducted using thematic analysis. The participants included 24 individuals, namely 12 married couples living in Tehran, who reported direct and recurrent experiences of interference by their own parents or parents-in-law in their marital relationship. Participants were selected through purposive sampling with maximum variation in age, duration of marriage, education, and type of parental interference. Sampling continued until theoretical saturation was reached. Data were collected through in-depth semi-structured interviews. Each interview lasted between 50 and 80 minutes and was audio-recorded with informed consent, transcribed verbatim, and analyzed using NVivo software. Data analysis followed the stages of thematic analysis, including familiarization with the data, initial coding, theme development, theme review, theme definition, and final reporting. To enhance trustworthiness, member checking, peer review, analytical memoing, and an audit trail were used. Analysis of the interviews led to the identification of five main categories: permeable boundaries and weakening of the marital subsystem, triangulation and transfer of marital conflict to families of origin, erosion of autonomy and joint decision-making, decline of intimacy and emotional security, and efforts to rebuild boundaries and relational independence. Participants described parental interference through repeated advice, financial and parenting control, judgment of marital roles, comparison with family norms, and direct involvement in couple conflicts. The main consequences included reduced couple unity, distrust, hidden coalitions, defensive silence, accumulated anger, and emotional distance. Intrusive parental involvement becomes harmful when marital boundaries are unclear, spouses lack a shared position toward family pressure, and loyalty to the family of origin overrides commitment to the marital relationship. The findings emphasize the need for boundary-setting education, couple communication training, differentiation from the family of origin, and specialized couple therapy for intergenerational marital conflicts.

Keywords: *Intrusive parents; in-laws; marital boundaries; marital intimacy; qualitative analysis; Iranian couples*

ازدواج صرفاً پیوند دو فرد نیست، بلکه اتصال دو تاریخچه خانوادگی، دو نظام ارزشی، دو الگوی ارتباطی و دو شبکه خویشاوندی است. هر فرد در لحظه ورود به رابطه زناشویی، مجموعه‌ای از تجربه‌های آموخته‌شده از خانواده مبدأ، انتظارات ضمنی درباره نقش‌های همسری، سبک‌های حل تعارض، مرزهای عاطفی و شیوه‌های وفاداری خانوادگی را با خود وارد رابطه می‌کند. از این منظر، زندگی زناشویی را نمی‌توان به صورت یک رابطه دو نفره کاملاً جدا از بافت بین‌نسلی تحلیل کرد؛ زیرا خانواده‌های مبدأ و خانواده همسر، به‌ویژه در فرهنگ‌هایی که پیوندهای خویشاوندی گسترده، حمایت خانوادگی و احترام به والدین جایگاه برجسته‌ای دارند، همچنان در تصمیم‌ها، هیجان‌ها و تعارض‌های زوجی حضور مؤثر دارند. این حضور می‌تواند در شکل حمایت عاطفی، کمک اقتصادی، مراقبت از فرزندان و انتقال تجربه‌های زندگی سازنده باشد؛ اما زمانی که به شکل کنترل، قضاوت، ائتلاف، فشار، مداخله در تصمیم‌های خصوصی و تضعیف استقلال زوجی ظاهر شود، می‌تواند کیفیت رابطه زناشویی را با چالش جدی روبه‌رو کند.

نظریه نظام‌های خانواده بوئن بر این فرض استوار است که افراد میزان مشخصی از تمایزیافتگی را از خانواده مبدأ با خود به روابط بزرگسالی وارد می‌کنند و همین سطح تمایزیافتگی بر توانایی آنان برای حفظ خودمختاری هیجانی، تصمیم‌گیری مستقل و مدیریت تعارض اثر می‌گذارد (Bowen, 1978; Kerr & Bowen, 1988). در زوج‌هایی که یکی یا هر دو همسر هنوز به‌طور هیجانی در خانواده مبدأ درهم تنیده‌اند، مرز میان رابطه زناشویی و خانواده والدینی به‌سادگی مخدوش می‌شود. در چنین وضعیتی، همسر ممکن است برای حل هر اختلافی به والدین مراجعه کند، تصمیم‌های مشترک را با تأیید والدین معتبر بداند، یا هنگام تعارض به جای گفت‌وگوی مستقیم با همسر، از حمایت خانواده خود برای فشار آوردن بر طرف مقابل استفاده کند. این الگو در نگاه بوئن نشانه ضعف تمایزیافتگی و گرایش به مثلث‌سازی است؛ یعنی وضعیتی که تنش میان دو نفر از طریق ورود شخص یا نظام سوم کاهش ظاهری می‌یابد، اما تعارض اصلی حل نمی‌شود و اغلب پیچیده‌تر می‌گردد.

از منظر خانواده‌درمانی ساختاری نیز رابطه زناشویی باید دارای مرزهای روشن و انعطاف‌پذیر باشد. مینوچین خانواده را مجموعه‌ای از زیرمنظومه‌ها می‌داند که کارکرد سالم آن‌ها وابسته به وضوح مرزهاست؛ در این میان، زیرمنظومه زوجی برای حفظ صمیمیت، تصمیم‌گیری، حمایت متقابل و مدیریت تعارض نیازمند حریم مشخص است (Minuchin, 1974). هنگامی که والدین یکی از همسران به‌طور مکرر در تصمیم‌های مالی، محل سکونت، فرزندآوری، فرزندپروری، انتخاب شغل، رفت‌وآمدها یا حتی سبک گفت‌وگوی زوج دخالت می‌کنند، مرز زیرمنظومه زوجی نفوذپذیر می‌شود. چنین وضعیتی الزاماً به معنای قطع ارتباط با والدین نیست، بلکه نشان‌دهنده ناتوانی زوج در تعریف حد و حدود ارتباط، تفکیک حمایت از کنترل، و تبدیل رابطه زناشویی به واحد تصمیم‌گیرنده اصلی است.

مطالعات تجربی نیز نشان داده‌اند که کیفیت رابطه با خانواده همسر و خانواده مبدأ می‌تواند با رضایت، ثبات و کیفیت رابطه زناشویی مرتبط باشد. برای نمونه، Bryant و همکاران (۲۰۰۱) نشان دادند که اختلاف با خانواده همسر با تغییرات کیفیت و موفقیت زناشویی مرتبط است. Fingerman و همکاران (۲۰۱۲) نیز تأکید کردند که روابط با خانواده همسر از پیش از ازدواج شکل می‌گیرد و انتظارات، تماس‌ها و ارزیابی‌های

اولیه می‌توانند کیفیت این روابط را پس از ازدواج تحت تأثیر قرار دهند. همچنین Fiori و همکاران (۲۰۲۱) نشان دادند که ناهماهنگی ادراک همسران درباره میزان نزدیکی با خانواده‌های یکدیگر می‌تواند برای ثبات زناشویی پیامد داشته باشد. این یافته‌ها اهمیت آن را نشان می‌دهد که زوج‌ها نه تنها باید درباره رابطه خود با خانواده‌ها، بلکه درباره معنای نزدیکی، وفاداری، حمایت و مداخله نیز به فهم مشترک برسند. در بافت فرهنگی ایران، مسئله دخالت والدین در زندگی زناشویی از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. خانواده در جامعه ایرانی اغلب نهادی حمایتی، عاطفی و هویتی است و احترام به والدین، مشورت با بزرگ‌ترها و حفظ پیوند خویشاوندی ارزش مثبت تلقی می‌شود. با این حال، همین ارزش‌ها گاه می‌توانند با نیاز زوج جوان به استقلال، مرزبندی و تصمیم‌گیری مشترک در تعارض قرار گیرند. برای مثال، خانواده‌ها ممکن است دخالت خود را «نگرانی»، «خیرخواهی» یا «تجربه بیشتر» بدانند، در حالی که زوج آن را «کنترل»، «بی‌اعتمادی» یا «تحقیر توانایی همسری» تجربه کند. پژوهش‌های اخیر ایرانی نیز نشان داده‌اند که تعارض با خانواده مبدأ و خانواده همسر می‌تواند در شکل‌گیری و استمرار تعارض زناشویی نقش داشته باشد و مؤلفه‌هایی مانند کنترل خانواده، نبود مرز روشن، حمایت عاطفی ناکافی و الگوهای ارتباطی ناسالم را تشدید کند. (Zahrakar et al., 2022; Zohrei et al., 2025)

والدین مداخله‌گر می‌توانند به شیوه‌های آشکار و پنهان در زندگی زوج حضور یابند. شکل آشکار مداخله شامل امر و نهی مستقیم، تحمیل تصمیم، انتقاد از همسر، دخالت در اختلاف‌ها، تهدید به قطع حمایت مالی یا عاطفی، و داوری درباره سبک زندگی زوج است. شکل پنهان‌تر آن شامل ایجاد احساس گناه، مقایسه همسر با اعضای خانواده، توقع تماس و حضور دائمی، دریافت گزارش از مسائل خصوصی زوج، یا تحریک فرزند علیه همسر است. در هر دو حالت، پیام ضمنی آن است که رابطه زناشویی هنوز به‌عنوان یک واحد مستقل به رسمیت شناخته نشده است. چنین پیامی می‌تواند احساس امنیت هیجانی زوج را تضعیف کند و باعث شود یکی از همسران احساس کند در رابطه تنهاست و همسرش بیش از آنکه «هم‌پیمان زناشویی» او باشد، «نماینده خانواده مبدأ» است.

یکی از پیامدهای مهم مداخله والدین، شکل‌گیری ائتلاف‌های پنهان و آشکار است. در بسیاری از زوج‌ها، تعارض اصلی دیگر فقط میان زن و شوهر نیست، بلکه به تعارض میان «من و خانواده تو» یا «تو و خانواده من» تبدیل می‌شود. در این حالت، مسئله اولیه ممکن است بسیار ساده باشد، اما ورود والدین بار هیجانی، منزلتی و هویتی آن را افزایش می‌دهد. مثلاً اختلاف درباره نحوه هزینه‌کرد درآمد، زمان رفت‌وآمد یا شیوه تربیت فرزند، پس از مداخله والدین به نشانه‌ای از بی‌احترامی، نادیده گرفتن خانواده، بی‌کفایتی همسر یا تهدید جایگاه والدین تعبیر می‌شود. این فرایند با نظریه مثلث‌سازی بوئن همخوان است؛ زیرا زوج به جای حل مستقیم تنش، نفرات سوم را وارد رابطه می‌کند و همین ورود، تعارض را تثبیت و تکرار می‌کند. (Bowen, 1978)

از سوی دیگر، حضور والدین مداخله‌گر می‌تواند صمیمیت زناشویی را فرسوده کند. صمیمیت زمانی رشد می‌کند که زوج بتواند تجربه‌های آسیب‌پذیر، نگرانی‌ها، خواسته‌ها و تعارض‌های خود را در فضایی امن و محرمانه مطرح کند. اگر یکی از همسران احساس کند هر گفت‌وگوی خصوصی ممکن است به خانواده همسر منتقل شود یا هر تعارضی به داوری والدین منتهی گردد، به تدریج از بیان صادقانه احساسات خودداری می‌کند. این سکوت دفاعی ممکن است در ظاهر تعارض را کاهش دهد، اما در سطح عمیق‌تر به فاصله عاطفی، بی‌اعتمادی، سردی ارتباط،

کاهش گفت‌وگوی صمیمانه و گاه طلاق عاطفی منجر می‌شود. مطالعات ارتباطی درباره پیام‌های آسیب‌زنده خانواده همسر نیز نشان داده‌اند که پیام‌های انتقادی، حمله شخصی و دخالت بیش از حد می‌تواند ادراک فرد از رابطه با خانواده همسر و حتی رضایت زناشویی را تحت تأثیر قرار دهند. (Rittenour & Kellas, 2015)

با وجود اهمیت این مسئله، بخش قابل توجهی از پژوهش‌ها به سنجش کمی رابطه میان دخالت خانواده و رضایت زناشویی پرداخته‌اند و کمتر به تجربه زیسته زوج‌ها، معنای ذهنی آنان از مداخله والدین، راهبردهای مقابله‌ای و پیامدهای عاطفی آن توجه کرده‌اند. در حالی که مداخله والدین پدیده‌ای چندلایه است و تنها با شاخص‌هایی مانند فراوانی تماس یا میزان رضایت قابل فهم نیست. ممکن است یک زوج تماس روزانه با والدین را حمایت‌گرانه تجربه کند، اما زوجی دیگر همان میزان تماس را مزاحمت و کنترل بدانند. بنابراین، فهم این پدیده نیازمند رویکرد کیفی است تا بتواند معنای دخالت، مرزهای قابل قبول، تجربه تهدید استقلال، الگوهای ائتلاف، و شیوه‌های بازسازی رابطه را از زبان خود زوج‌ها آشکار سازد.

بر این اساس، پژوهش حاضر با رویکرد کیفی انجام شد تا تجربه زوج‌های ساکن تهران از حضور والدین مداخله‌گر در زندگی زناشویی را واکاوی کند و نشان دهد این مداخلات چگونه در مرزبندی زوجی، صمیمیت، امنیت هیجانی، تصمیم‌گیری مشترک و راهبردهای حل تعارض بازتاب می‌یابند. هدف این مطالعه، تحلیل کیفی تجربه زوج‌ها از حضور والدین مداخله‌گر در زندگی زناشویی و شناسایی مقوله‌های اصلی این تجربه در بستر فرهنگی و خانوادگی شهر تهران بود.

روش‌شناسی

طرح مطالعه و مشارکت‌کنندگان: پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تحلیل تماتیک انجام شد؛ زیرا هدف پژوهش، فهم عمیق تجربه زیسته زوج‌ها از حضور والدین مداخله‌گر و استخراج الگوهای معنایی نهفته در روایت‌های آنان بود. جامعه پژوهش شامل زوج‌های متأهل ساکن شهر تهران بود که دست‌کم دو سال از ازدواج آنان گذشته بود و تجربه مکرر دخالت والدین خود یا والدین همسر را در زندگی زناشویی گزارش می‌کردند. مشارکت‌کنندگان به صورت هدفمند و با راهبرد نمونه‌گیری ملاکی انتخاب شدند. معیارهای ورود شامل سکونت در تهران، گذشت حداقل دو سال از ازدواج، تمایل هر دو همسر برای مشارکت، تجربه دخالت مستقیم یا غیرمستقیم والدین در امور زناشویی، و توانایی بیان تجربه‌ها در مصاحبه بود. معیارهای خروج شامل وجود بحران حاد خشونت خانگی، مصرف فعال مواد، اختلال روان‌پزشکی شدید گزارش شده، یا ناتوانی در ادامه مصاحبه بود. در مجموع ۲۴ نفر شامل ۱۲ زن و ۱۲ مرد، یعنی ۱۲ زوج، در مطالعه شرکت کردند. سن مشارکت‌کنندگان بین ۲۷ تا ۴۶ سال بود و مدت ازدواج آنان از ۳ تا ۱۸ سال متغیر بود. نمونه‌گیری تا دستیابی به اشباع نظری ادامه یافت؛ به گونه‌ای که پس از مصاحبه بیستم کد جدید معناداری حاصل نشد و چهار مصاحبه پایانی برای اطمینان از تثبیت مقوله‌ها انجام شد.

گردآوری داده‌ها: داده‌ها فقط از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شدند. راهنمای مصاحبه بر اساس ادبیات نظری خانواده‌درمانی، تجربه بالینی تعارض‌های زوجی و هدف پژوهش طراحی شد و در آغاز با چند پرسش باز شروع می‌شد؛ مانند «وقتی از دخالت

والدین در زندگی زناشویی صحبت می‌کنید، دقیقاً چه تجربه‌هایی را به یاد می‌آورید؟»، «این دخالت‌ها بیشتر در چه موضوعاتی رخ می‌دهد؟»، «واکنش شما و همسران در برابر این مداخلات چگونه است؟»، «این تجربه چه اثری بر صمیمیت، اعتماد و تصمیم‌گیری مشترک شما گذاشته است؟» و «برای مدیریت این وضعیت چه راهبردهایی را امتحان کرده‌اید؟». مصاحبه‌ها در فضایی آرام و محرمانه در مراکز مشاوره یا به صورت آنلاین امن انجام شد. با توجه به حساسیت موضوع، در مواردی که حضور همزمان زوج مانع بیان آزادانه تجربه‌ها می‌شد، مصاحبه‌ها به صورت فردی انجام گرفت و سپس داده‌ها در سطح زوجی تحلیل شدند. مدت هر مصاحبه بین ۵۰ تا ۸۰ دقیقه بود. پیش از شروع مصاحبه، هدف پژوهش، محرمانگی اطلاعات، حق انصراف در هر مرحله، و نحوه استفاده علمی از داده‌ها برای مشارکت‌کنندگان توضیح داده شد و رضایت آگاهانه آنان دریافت گردید. همه مصاحبه‌ها با اجازه مشارکت‌کنندگان ضبط و سپس به صورت وازه‌به‌واژه پیاده‌سازی شد.

تحلیل داده‌ها: تحلیل داده‌ها بر اساس الگوی تحلیل تماتیک Braun و Clarke (2006) انجام شد. در مرحله نخست، پژوهشگر چندین بار متن مصاحبه‌ها را مطالعه کرد تا با فضای کلی داده‌ها آشنا شود. سپس کدگذاری اولیه به صورت خطبه‌خط انجام گرفت و عبارتهایی که به تجربه دخالت والدین، مرزبندی، تعارض، صمیمیت، تصمیم‌گیری و راهبردهای مقابله‌ای اشاره داشتند، کدگذاری شدند. در مرحله بعد، کدهای مشابه در خوشه‌های معنایی قرار گرفتند و مضامین اولیه شکل گرفت. این مضامین چندین بار با متن اصلی مصاحبه‌ها تطبیق داده شدند تا از وفاداری آن‌ها به داده‌ها اطمینان حاصل شود. در مرحله نهایی، مضامین بازبینی، نام‌گذاری و در قالب مقوله‌های اصلی گزارش شدند. برای مدیریت داده‌ها، سازمان‌دهی کدها، ذخیره یادداشت‌های تحلیلی و مقایسه کدها از نرم‌افزار NVivo استفاده شد. به منظور افزایش اعتبار یافته‌ها، از بازبینی مشارکت‌کنندگان، بررسی همتای پژوهشی، تنوع نمونه، یادداشت‌گذاری تأملی، و ثبت مسیر تحلیل استفاده شد. معیارهای اعتمادپذیری، انتقال‌پذیری، وابستگی و تأییدپذیری بر اساس پیشنهادهای Lincoln و Guba (1985) مدنظر قرار گرفت.

یافته‌ها

از نظر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، مشارکت‌کنندگان شامل ۲۴ نفر بودند که ۱۲ نفر زن و ۱۲ نفر مرد بودند؛ بنابراین فراوانی جنسیت در نمونه برابر بود و هر گروه ۵۰ درصد نمونه را تشکیل داد. از نظر سن، ۶ نفر در بازه ۲۷ تا ۳۰ سال، ۹ نفر در بازه ۳۱ تا ۳۵ سال، ۵ نفر در بازه ۳۶ تا ۴۰ سال و ۴ نفر در بازه ۴۱ تا ۴۶ سال قرار داشتند. از نظر مدت ازدواج، ۵ زوج بین ۳ تا ۵ سال، ۴ زوج بین ۶ تا ۱۰ سال و ۳ زوج بیش از ۱۰ سال سابقه ازدواج داشتند. از نظر تحصیلات، ۴ نفر دارای تحصیلات دیپلم یا کاردانی، ۱۰ نفر کارشناسی، ۸ نفر کارشناسی ارشد و ۲ نفر دکتری بودند. از نظر وضعیت فرزندآوری، ۵ زوج بدون فرزند و ۷ زوج دارای یک یا دو فرزند بودند. از نظر نوع مداخله غالب، در ۵ زوج دخالت بیشتر از سوی خانواده شوهر، در ۳ زوج بیشتر از سوی خانواده زن و در ۴ زوج از سوی هر دو خانواده گزارش شد. موضوعات پرتکرار دخالت شامل تصمیم‌های مالی و اقتصادی، محل سکونت، رفت‌وآمد با خانواده‌ها، فرزندآوری و فرزندپروری، سبک پوشش و معاشرت، و نحوه حل تعارض‌های زوجی بود.

مرزهای نفوذپذیر و تضعیف زیرمنظومه زوجی: نخستین مقوله اصلی، تجربه زوجها از نبود مرز روشن میان رابطه زناشویی و خانواده‌های والدینی بود. مشارکت‌کنندگان توضیح دادند که والدین در بسیاری از تصمیم‌های خصوصی زوج وارد می‌شوند و گاه یکی از همسران نیز با انتقال مداوم مسائل خصوصی به خانواده خود، این نفوذ را تسهیل می‌کند. در این وضعیت، خانه زوج به‌عنوان قلمرو مستقل تجربه نمی‌شد، بلکه ادامه خانه والدین تلقی می‌گردید. کدهای فرعی این مقوله شامل «گزارش‌دهی به والدین»، «ورود والدین به اختلاف‌های روزمره»، «تصمیم‌گیری با تأیید خانواده»، «نبود حریم اطلاعاتی» و «احساس دیده‌نشدن رابطه زوجی» بود. یکی از زنان مشارکت‌کننده گفت: «هر بحث کوچکی که بین ما پیش می‌آید، مادرشوهرم فردا از جزئیاتش خبر دارد. من احساس می‌کنم در خانه خودم هم تنها با همسرم زندگی نمی‌کنم، انگار همیشه یک نفر سوم حضور دارد.» یکی از مردان نیز بیان کرد: «همسرم برای هر تصمیمی اول با مادرش صحبت می‌کند. حتی وقتی می‌خواهیم برای آخر هفته برنامه‌ریزی کنیم، باید ببیند مادرش چه نظری دارد. این باعث می‌شود حس کنم نظر من اولویت ندارد.»

مثلث‌سازی و انتقال تعارض زوجی به خانواده‌ها: دومین مقوله، ورود والدین به تعارض‌های زوجی و تبدیل اختلاف دو نفره به تعارض چندنفره بود. بسیاری از مشارکت‌کنندگان اظهار کردند که هنگام بروز اختلاف، به جای گفت‌وگوی مستقیم، یکی از همسران با خانواده خود تماس می‌گیرد، حمایت عاطفی یا داوری آنان را می‌طلبد و سپس با پشتوانه خانواده وارد گفت‌وگو با همسر می‌شود. این فرایند موجب می‌شد تعارض اصلی پیچیده‌تر شود و همسر مقابل احساس کند نه با یک فرد، بلکه با یک خانواده در حال مواجهه است. کدهای فرعی این مقوله شامل «اتلاف با خانواده مبدأ»، «داوری والدین»، «تهدید به دخالت خانواده»، «افزایش بار حیثیتی تعارض» و «از دست رفتن گفت‌وگوی مستقیم» بود. یکی از مشارکت‌کنندگان مرد گفت: «وقتی با همسرم بحث می‌کنم، چند ساعت بعد پدرش به من زنگ می‌زند و می‌گوید چرا دخترم را ناراحت کردی. بعد از آن دیگر موضوع بحث ما نیست؛ موضوع این است که من باید به خانواده او جواب پس بدهم.» یکی از زنان نیز گفت: «شوهرم وقتی عصبانی می‌شود، می‌گوید به مادرم می‌گویم تا بدانی حق با کیست. همین جمله برای من تحقیرآمیز است، چون حس می‌کنم خودش نمی‌خواهد مسئول گفت‌وگو با من باشد.»

تضعیف خودمختاری و تصمیم‌گیری مشترک: سومین مقوله به تجربه زوجها از کاهش استقلال در تصمیم‌گیری مربوط بود. مشارکت‌کنندگان بیان کردند که دخالت والدین به‌ویژه در مسائل مالی، محل سکونت، خرید خانه، بچه‌دار شدن، شغل زن، نحوه تربیت فرزند و میزان رفت‌وآمد با خانواده‌ها بسیار پررنگ است. برخی زوجها بیان کردند که حتی پس از تصمیم مشترک، نظر والدین می‌تواند تصمیم را تغییر دهد. در چنین شرایطی، تصمیم‌گیری مشترک زوجی جای خود را به تصمیم‌گیری مشروط به رضایت خانواده‌ها می‌دهد. کدهای فرعی این مقوله شامل «وابستگی تأییدی»، «کنترل اقتصادی»، «تحمیل سبک زندگی»، «اختلال در نقش همسری» و «دوگانگی میان رضایت والدین و رضایت همسر» بود. یکی از زنان گفت: «ما تصمیم گرفته بودیم مستقل زندگی کنیم، اما پدرشوهرم گفت اجاره‌خانه پول دور ریختن است و باید نزدیک آن‌ها بمانیم. شوهرم هم گفت نمی‌تواند روی حرف پدرش حرف بزند. از همان جا حس کردم زندگی ما مال خودمان نیست.»

مرد دیگری بیان کرد: «خانواده من درباره شغل همسرم خیلی نظر می‌دهند. من بین حرف آن‌ها و خواسته همسرم گیر می‌کنم و معمولاً هر تصمیمی بگیرم یک طرف ناراضی می‌شود».

فرسایش صمیمیت و امنیت هیجانی: چهارمین مقوله نشان داد که حضور مداخله‌گر والدین به تدریج بر کیفیت عاطفی رابطه اثر می‌گذارد. مشارکت‌کنندگان از احساس تنهایی در رابطه، بی‌اعتمادی، خشم فروخورده، کاهش گفت‌وگوی صمیمانه، ترس از افشای مسائل خصوصی و سردی عاطفی سخن گفتند. برخی بیان کردند که پس از چند تجربه انتقال مسائل خصوصی به خانواده‌ها، دیگر تمایلی به بیان احساسات عمیق خود ندارند. در نتیجه، رابطه ظاهراً ادامه دارد، اما سطحی از فاصله عاطفی و احتیاط دائمی در آن شکل می‌گیرد. کدهای فرعی این مقوله شامل «احساس خیانت عاطفی»، «کاهش اعتماد»، «سکوت دفاعی»، «خشم انباشته»، «کاهش نزدیکی جنسی و عاطفی» و «تجربه نامنی در خانه» بود. یکی از زنان مشارکت‌کننده گفت: «برای من دردناک‌ترین بخش دخالت مادرشوهرم خود دخالت نبود؛ این بود که شوهرم هیچ‌وقت پشت من نایستاد. بعد از مدتی دیگر حتی دلم نمی‌خواست با او درباره ناراحتی‌هایم حرف بزنم.» یکی از مردان نیز گفت: «وقتی می‌دانم حرف‌هایم ممکن است به خانواده همسر منتقل شود، ترجیح می‌دهم سکوت کنم. این سکوت شاید دعوا را کم کند، اما ما را از هم دور کرده است».

بازسازی مرزها و تلاش برای استقلال رابطه: پنجمین مقوله به راهبردهایی مربوط بود که برخی زوج‌ها برای مدیریت دخالت والدین و بازسازی استقلال رابطه به کار گرفته بودند. این راهبردها شامل توافق درباره اطلاعات قابل انتقال به خانواده‌ها، گفت‌وگوی زوجی پیش از مشورت با والدین، تعیین زمان و حد رفت‌وآمد، استفاده از جملات محترمانه اما قاطع، مراجعه به مشاور، و ایجاد موضع مشترک در برابر فشار خانواده‌ها بود. مشارکت‌کنندگانی که تجربه بهتری از مدیریت مداخله داشتند، تأکید کردند که قطع رابطه با والدین راه‌حل نیست؛ بلکه مسئله اصلی، تعریف مرز سالم و تغییر جایگاه زوج از «فرزندان تابع» به «بزرگسالان متعهد به رابطه زناشویی» است. یکی از مردان گفت: «ما بعد از چند جلسه مشاوره قرار گذاشتیم هیچ اختلافی را همان لحظه به خانواده‌ها نگوئیم. اول خودمان ۲۴ ساعت درباره‌اش حرف می‌زنیم. همین قانون ساده خیلی از تنش‌ها را کم کرد.» یکی از زنان نیز بیان کرد: «من یاد گرفتم به مادرم بگویم دوستت دارم و نظرت برایم مهم است، اما این تصمیم را باید من و همسرم بگیریم. اولش ناراحت شد، ولی کم‌کم مرز ما را پذیرفت».

بحث و نتیجه‌گیری

یافته نخست پژوهش نشان داد که یکی از بنیادی‌ترین تجربه‌های زوج‌ها در مواجهه با والدین مداخله‌گر، نفوذپذیر شدن مرزهای زوجی و تضعیف زیرمنظومه زناشویی است. مشارکت‌کنندگان دخالت والدین را نه صرفاً به‌عنوان توصیه یا حمایت، بلکه به‌عنوان ورود مداوم به قلمرو تصمیم‌ها، اطلاعات و تعارض‌های خصوصی تجربه کردند. این یافته با خانواده‌درمانی ساختاری همسوست که بر ضرورت مرزهای روشن میان زیرمنظومه‌ها تأکید می‌کند؛ زیرا در نبود مرز مشخص، کارکرد زوجی مختل می‌شود و نقش‌ها با یکدیگر درآمیخته می‌شوند (Minuchin, 1974). همچنین این یافته با دیدگاه بوئن درباره تمایز یافتگی قابل تبیین است. زوجی که هنوز از نظر هیجانی به خانواده مبدأ وابسته است،

در تصمیم‌گیری مستقل دچار اضطراب می‌شود و برای کاهش این اضطراب به تأیید والدین یا حمایت خانواده متوسل می‌گردد (Bowen, 1978; Kerr & Bowen, 1988). Holman و Busby (2011) نیز نشان داده‌اند که فرایندهای خانواده مبدأ و تمایز یافتگی می‌توانند کیفیت رابطه عاشقانه بزرگسالی را تحت تأثیر قرار دهند. بنابراین، مرزهای نفوذپذیر در این پژوهش را می‌توان بازتاب ضعف تمایز یافتگی، ناتوانی در تفکیک حمایت از کنترل، و تثبیت جایگاه والدین به‌عنوان مرجع نهایی تصمیم‌گیری دانست.

یافته دوم نشان داد که مداخله والدین غالباً از مسیر مثلث‌سازی باعث تشدید تعارض زوجی می‌شود. مشارکت‌کنندگان بیان کردند که در بسیاری از موقعیت‌ها، اختلاف اولیه میان زن و شوهر با ورود والدین به مسئله‌ای چندلایه و حیثیتی تبدیل می‌شود. این یافته با نظریه بوئن کاملاً همخوان است؛ زیرا مثلث‌سازی زمانی رخ می‌دهد که تنش دو نفره از طریق ورود شخص سوم مدیریت شود، اما این مدیریت اغلب موقت و ناپایدار است و به حل تعارض اصلی منجر نمی‌شود (Bowen, 1978). در چنین وضعیتی، والدین ممکن است به جای تسهیل گفت‌وگوی زوجی، نقش داور، حامی یک‌طرفه یا تقویت‌کننده ائتلاف را پیدا کنند. پژوهش Bryant و همکاران (۲۰۰۱) نیز نشان داده است که اختلاف با خانواده همسر می‌تواند با تغییر در موفقیت زناشویی مرتبط باشد. همچنین Fiori و همکاران (۲۰۲۱) نشان دادند که ناهماهنگی زوج‌ها در ادراک نزدیکی با خانواده‌ها می‌تواند برای ثبات رابطه پیامد داشته باشد. در پژوهش حاضر نیز مسئله اصلی فقط میزان دخالت والدین نبود، بلکه ناهماهنگی همسران درباره مشروعیت این دخالت‌ها و نحوه واکنش به آن‌ها بود.

یافته سوم پژوهش، تضعیف خودمختاری زوج و اختلال در تصمیم‌گیری مشترک بود. مشارکت‌کنندگان نشان دادند که دخالت والدین بیش از همه در تصمیم‌هایی ظاهر می‌شود که با استقلال عملی زوج ارتباط دارد؛ مانند محل سکونت، مسائل مالی، اشتغال، فرزندآوری و فرزندپروری. این یافته با پژوهش‌های مربوط به روابط بین‌نسلی و حمایت خانوادگی همسوس است که نشان می‌دهند حمایت والدین هنگامی که با توقع، کنترل یا فشار همراه شود، می‌تواند کیفیت رابطه زوجی را تحت تأثیر قرار دهد (Polenick et al., 2017). در فرهنگ ایرانی، والدین اغلب نقش حمایتی مهمی در آغاز زندگی مشترک دارند؛ اما همین حمایت، به‌ویژه وقتی اقتصادی یا مسکونی باشد، می‌تواند به اهرم قدرت تبدیل شود. از این منظر، خودمختاری زوجی صرفاً یک مسئله روان‌شناختی نیست، بلکه با ساختار اقتصادی، هنجارهای احترام به والدین، وابستگی‌های خانوادگی و انتظارات فرهنگی پیوند دارد. یافته‌های Zohrei و همکاران (۲۰۲۵) نیز مؤلفه‌هایی مانند کنترل خانواده، نبود مرز روشن و دخالت مستمر خانواده‌ها را در تعارض زناشویی برجسته کرده‌اند.

یافته چهارم نشان داد که حضور والدین مداخله‌گر پیامدهای عمیقی برای صمیمیت و امنیت هیجانی زوج دارد. بسیاری از مشارکت‌کنندگان تأکید کردند که مشکل اصلی صرفاً دخالت والدین نیست، بلکه تجربه «تنها ماندن در برابر خانواده همسر» یا «دیده نشدن توسط همسر» است. هنگامی که یکی از همسران احساس کند طرف مقابل از او در برابر مداخله ناعادلانه حمایت نمی‌کند، رابطه زناشویی به تدریج کارکرد پناهگاه هیجانی خود را از دست می‌دهد. این یافته با ادبیات رضایت و پایداری زناشویی همخوان است که بر اهمیت اتحاد زوجی، پاسخ‌دهی عاطفی و مدیریت سازنده تعارض تأکید دارد (Gottman & Silver, 1999). همچنین Rittenour و Kellas (2015) نشان داده‌اند که پیام‌های

آسیب‌زننده مادرشوهر، از جمله حمله شخصی یا دخالت بیش از حد، می‌توانند تجربه فرد از رابطه با خانواده همسر و رضایت زناشویی را تحت تأثیر قرار دهند. بنابراین، مداخله والدین زمانی آسیب‌زاتر می‌شود که با سکوت، انکار یا همدستی همسر همراه باشد.

یافته پنجم پژوهش نشان داد که برخی زوج‌ها از طریق بازسازی مرزها، تنظیم اطلاعات، گفت‌وگوی مستقیم و موضع مشترک توانسته‌اند اثر دخالت والدین را کاهش دهند. این یافته اهمیت مداخلات زوج‌محور را برجسته می‌کند. راهبردهای موفق مشارکت‌کنندگان بر قطع رابطه با والدین مبتنی نبود، بلکه بر بازتعریف رابطه با والدین استوار بود: رابطه‌ای محترمانه، عاطفی و حمایتگر، اما نه کنترل‌گر و تعیین‌کننده. این نتیجه با دیدگاه خانواده‌درمانی ساختاری همسوست که هدف درمان را ایجاد مرزهای روشن اما نه خشک می‌داند. (Minuchin, 1974) همچنین با نظریه تمایزیافتگی بوئن نیز سازگار است؛ زیرا تمایزیافتگی به معنای بریدن از خانواده نیست، بلکه به معنای حفظ ارتباط همراه با استقلال هیجانی و فکری است. (Kerr & Bowen, 1988) در همین راستا، پژوهش‌های مربوط به خانواده همسر نیز نشان می‌دهد که کیفیت رابطه با خانواده همسر هنگامی سازنده‌تر است که با احترام، شفافیت، افشای مناسب و درک متقابل همراه باشد (Fingerman et al., 2012; Morr Serewicz et al., 2008).

از نظر محدودیت‌ها، این پژوهش با وجود ارائه تصویری عمیق از تجربه زوج‌ها، چند محدودیت دارد. نخست آنکه مشارکت‌کنندگان فقط از شهر تهران انتخاب شدند و بنابراین یافته‌ها ممکن است به زوج‌های شهرهای کوچک‌تر، مناطق روستایی یا بافت‌های فرهنگی متفاوت قابل تعمیم مستقیم نباشد. دوم آنکه داده‌ها بر اساس خودگزارش‌دهی زوج‌ها و روایت ذهنی آنان از دخالت والدین گردآوری شد و دیدگاه خود والدین یا خانواده‌های همسر در این مطالعه بررسی نشد. سوم آنکه حساسیت موضوع ممکن است باعث شده باشد برخی مشارکت‌کنندگان بخشی از تجربه‌ها را به دلیل نگرانی از قضاوت، شرم، وفاداری خانوادگی یا ترس از آشکار شدن تعارض بیان نکنند. چهارم آنکه پژوهش ماهیت مقطعی داشت و تغییرات تجربه زوج‌ها در طول زمان، به‌ویژه پس از تولد فرزند، تغییر محل سکونت یا کاهش وابستگی اقتصادی، بررسی نشد.

برای پژوهش‌های آینده پیشنهاد می‌شود مطالعات کیفی مشابه در شهرها و فرهنگ‌های خانوادگی مختلف ایران انجام شود تا تفاوت‌های منطقه‌ای، طبقاتی و نسلی در تجربه دخالت والدین روشن‌تر گردد. همچنین انجام مطالعات چندصدایی که علاوه بر زوج‌ها، والدین دو طرف و زوج‌درمانگران را نیز دربر گیرد، می‌تواند تصویر کامل‌تری از منطق مداخله، نیت والدین، ادراک زوج‌ها و چرخه‌های تعارضی ارائه دهد. پژوهش‌های طولی نیز می‌توانند نشان دهند که دخالت والدین در سال‌های مختلف ازدواج چگونه تغییر می‌کند و کدام عوامل مانند استقلال مالی، فرزندآوری، فاصله مکانی یا آموزش مهارت‌های ارتباطی نقش محافظتی دارند. علاوه بر این، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده مدل‌های مداخله‌ای مبتنی بر مرزبندی زوجی، تمایزیافتگی و گفت‌وگوی بین‌نسلی طراحی و اثربخشی آن‌ها به‌صورت کیفی و کمی ارزیابی شود.

از نظر کاربردی، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که مشاوران خانواده و زوج‌درمانگران باید در ارزیابی تعارض‌های زناشویی، فقط بر تعامل زن و شوهر تمرکز نکنند، بلکه شبکه بین‌نسلی، میزان وابستگی هیجانی به والدین، الگوهای انتقال اطلاعات، مرزهای رابطه با خانواده‌ها و ائتلاف‌های پنهان را نیز بررسی کنند. آموزش زوج‌ها درباره تفاوت حمایت و مداخله، نحوه گفت‌وگوی محترمانه اما قاطع با والدین، توافق درباره مسائل

قابل طرح با خانواده‌ها، و ایجاد موضع مشترک در برابر فشارهای بیرونی می‌تواند در کاهش تعارض بسیار مؤثر باشد. همچنین لازم است در آموزش‌های پیش از ازدواج، موضوع رابطه با خانواده‌ها، انتظارات از والدین، حد و مرز مشورت، استقلال مالی و تصمیم‌گیری مشترک به صورت جدی‌تر مطرح شود. هدف عملی نباید گسستن پیوند با والدین باشد، بلکه باید کمک به زوجها برای ساختن رابطه‌ای مستقل، بالغ، محترمانه و در عین حال متصل به شبکه حمایتی خانواده باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

References

- Bowen, M. (1978). *Family therapy in clinical practice*. Jason Aronson.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. <https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa>
- Bryant, C. M., Conger, R. D., & Meehan, J. M. (2001). The influence of in-laws on change in marital success. *Journal of Marriage and Family*, 63(3), 614–626. <https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2001.00614.x>
- Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2018). *Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches* (4th ed.). SAGE.
- Fingerman, K. L., Gilligan, M., VanderDrift, L., & Pitzer, L. (2012). In-law relationships before and after marriage: Husbands, wives, and their mothers-in-law. *Research in Human Development*, 9(2), 106–125. <https://doi.org/10.1080/15427609.2012.680843>
- Fiori, K. L., Rauer, A. J., Birditt, K. S., Brown, E., & Orbuch, T. L. (2021). You aren't as close to my family as you think: Discordant perceptions about in-laws and risk of divorce. *Research in Human Development*, 17(4), 258–273. <https://doi.org/10.1080/15427609.2021.1874792>
- Gottman, J. M., & Silver, N. (1999). *The seven principles for making marriage work*. Crown Publishers.
- Guest, G., Bunce, A., & Johnson, L. (2006). How many interviews are enough? An experiment with data saturation and variability. *Field Methods*, 18(1), 59–82. <https://doi.org/10.1177/1525822X05279903>
- Holman, T. B., & Busby, D. M. (2011). Family-of-origin, differentiation of self and partner, and adult romantic relationship quality. *Journal of Couple & Relationship Therapy*, 10(1), 3–19. <https://doi.org/10.1080/15332691.2011.539171>
- Kerr, M. E., & Bowen, M. (1988). *Family evaluation: An approach based on Bowen theory*. W. W. Norton.
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. SAGE.
- Minuchin, S. (1974). *Families and family therapy*. Harvard University Press.
- Morr Serewicz, M. C., Hosmer, R., Ballard, R. L., & Griffin, R. A. (2008). Disclosure from in-laws and the quality of in-law and marital relationships. *Communication Quarterly*, 56(4), 427–444. <https://doi.org/10.1080/01463370802453642>

- Polenick, C. A., Zarit, S. H., Birditt, K. S., Bangerter, L. R., Seidel, A. J., & Fingerman, K. L. (2017). Intergenerational support and marital satisfaction: Implications of beliefs about helping aging parents. *Journal of Marriage and Family*, 79(1), 131–146. <https://doi.org/10.1111/jomf.12334>
- Rittenour, C. E., & Kellas, J. K. (2015). Making sense of hurtful mother-in-law messages: Applying attribution theory to the in-law triad. *Communication Quarterly*, 63(1), 62–80. <https://doi.org/10.1080/01463373.2014.965837>
- Zahrakar, K., Nouri, F. L., & Mohsenzadeh, F. (2022). Exploring factors affecting conflict between daughter-in-law and mother-in-law: A qualitative study. *International Journal of Health Sciences*, 6(S7), 6340–6367.
- Zohrei, E., Dehghan Manshadi, M., Fallah, M. H., & Vaziri, S. (2025). Designing a model of marital conflict based on conflict with the family of origin and in-laws. *Iranian Evolutionary Educational Psychology Journal*, 7(4), 1–17.